

در ماه خوب خدا بخوانید

- ۲هدیه‌ی رمضانی
- ۴افطار
- ۶یک برگ پر از گلبرگ
- ۸برج تنها
- ۹دندان گربه
- ۱۰او مهربان‌ترین است
- ۱۴چسب زخم
- ۱۵بینیم و تعریف کنیم
- ۱۶غذاها کجا می‌روند؟
- ۱۹یک پرسش علمی
- ۲۱دنیای سنگ‌ها
- ۲۳پاسخ بده
- ۲۴یک دقیقه خنده
- ۲۶پاسخ چیستان‌های خرداد

هدیه‌ی رمضانی

زنگ خانه را زدند، دوست من پشت در بود. وقتی مرا دید گفت: «یک کار مهم با تو دارم، بیا برویم توی کوچه.» از مادر اجازه گرفتم و با او به کوچه رفتم. خانه‌ی یکی از همسایه‌ها را به من نشان داد و گفت: «می‌دانی این جا چه خبر است؟» گفتم: «نه، نمی‌دانم ولی چند بار افرادی زنگ خانه‌ی ما را زدند و سراغ خانه‌ی این همسایه را از ما گرفتند.»

دوستم گفت: «از چند روز مانده به ماه رمضان، رفت و آمدها به این خانه زیاد شده است. افرادی می‌آیند و مواد غذایی با خود به این خانه می‌آورند. بعضی هم می‌آیند و مواد غذایی را با خود می‌برند. می‌دانی چرا؟» گفتم: «نه، مگر این جا مغازه شده است؟»

او خندید و گفت: «نه، چرا حواست را جمع نمی‌کنی؟ این خانه به مرکز جمع‌آوری مواد غذایی و توزیع آنها بین خانواده‌های نیازمند تبدیل شده است. نمی‌خواهی بررسی کار مهم من با تو چیست؟ تا حالا که نرسیدی، پس بگذار خودم بگویم. من و چند تا از بچه‌ها با هم قرار مهمی گذاشته‌ایم. تهیه مواد غذایی برای خانواده‌های نیازمند، کار بزرگ‌ترها است. ما می‌خواهیم کاری در حد توانایی خود انجام دهیم و هدیه‌های فرهنگی بدهیم. ما کتاب یا به قول پدر بزرگم (غذای روح) به فرزندان این خانواده‌ها اهدا می‌کنیم. اگر تو هم با ما موافقی بگو تا بگویم چه باید بکنی.»

من که احساس می‌کردم قرار است وارد یک کار بزرگ و مهم شوم، با صدای بلند گفتم: «هستم! نیازی نیست بگویی چه کنم،

خودم فهمیدم. الآن می روم کتاب‌هایی که قبلاً خوانده و در انباری جمع کرده‌ام، می آورم. یکی دو تا کتاب جدید هم دارم که هدیه می‌کنم تا دوستان ندیده‌ام، آن‌ها را زودتر از من بخوانند و لذت ببرند.»

تا دوستم آمد چیزی بگوید، به طرف خانه راه افتادم و گفتم: «وقت ندارم، می‌روم یاران جدیدی برای طرح بزرگمان پیدا کنم. تو هم به سراغ بقیه برو تا هدیه‌های رضانی ما بیشتر و بیشتر شود.»

«قاصدك»

افطار

افطار می‌کنم

با آب‌گرم و شیر

یک لقمه نان داغ
با سبزی و پنیر
افطار می‌کنم
با شادی و غرور
با لطف مادرم
با لقمه‌های نور
افطار می‌کنم
با خنده‌ی پدر
با «روزه‌ات قبول»
با «آفرین پسر!»
افطار می‌کنم
خوشحال و سرفراز

با اشک، با دعا

با شکر، با نماز

«افشین علاء»

یک برگ پر از گلبرگ

یک نامه‌رسانِ شاد

یک پاکت در بسته

یک شاخه گل شادی

یک غنچه‌ی در بسته

یک برگ پر از گلبرگ

از سوی فرستنده

یک شاپرک بی‌تاب!

گیرنده‌ی آن؟ بنده

اول گل بسم‌ا...

با عطر سلامی ناز
یک خط خوش و خوانا
یک شعر و کلامی ناز:
«احوال شما خوب است؟
خوب و خوش و خندانی؟
ای دوستِ پر مهرم!
ای یار دبستانی!»
یک نامه‌ی پر احساس!
یک چشمه‌ی عطر آگین
یک دسته‌گل از یک دوست
یک خاطره‌ی شیرین

«سید محمد مهاجرانی»

برج تنها

یک راز می‌خواهم بگویم
بابای من یک برج دارد
او پول‌هایش را همیشه
بالای برجش می‌گذارد
خیلی بلند و پله‌دار است
دور است راه برج بابا
چون که فقط یک بار در ماه
او می‌رود از برج بالا
هر وقت می‌گویم به او: پول!
با خنده می‌گوید: سرِ برج
راهش اگر نزدیک‌تر بود
هر روز می‌رفتم درِ برج

«مریم اسلامی»

دندان گربه

مدادم مثل موش است

ولی یک موش لاغر

تراشم مثل گربه

کمی از او تپل‌تر

مدادِ موش، خوشحال

تراشِ گربه، خندان

گرفته گربه؛ اما

مدادم را به دندان

نه زخمی دارد این موش

نه از دل می‌کشد آه

فقط دندان گربه قدش را کرده کوتاه

«ما هنامه پوپك»

او مهربان‌ترین است

مرد مسلمان، همان‌طور که پسرش را در بغل گرفته بود، خدمت پیامبر (ﷺ) رسید. معلوم بود که او کودکش را خیلی دوست دارد زیرا کودک را محکم گرفته بود و با دو دستش او را به سینه می‌چسباند. پیامبر (ﷺ) که آن پدر مهربان را دید، به یاد مهربانی خدا با بندگانش افتاد. خدا از همه‌ی مهربانان جهان هم مهربان‌تر است؛ زیرا مهربانی آدم‌ها را هم خدا به آنها داده است.

اگر خدا محبت بچه‌ها را در دل پدرها و مادرها نمی‌انداخت، هیچ پدر و مادری به کودک خود مهربانی نمی‌کرد. پس مهربان حقیقی و اصلی، خود خدا است. نکته‌ی مهم دیگر، این‌که مهربانی خدا خیلی زیاد است. هیچ‌کس نمی‌تواند تا این اندازه به دیگران مهربانی کند. این خدا است که ما آدم‌ها را آفریده است. اوست که غذاهای گوناگون، ماه و خورشید را برای ما آفریده است. اوست که پیامبران را برای هدایت ما فرستاده است.

آیا جز خدا کسی هست که این قدر به ما مهربانی کرده باشد؟ پس خدا، از پدر و مادر هم مهربان‌تر است. حضرت محمد (ﷺ) تصمیم گرفتند آن پدر مهربان را هم به یاد خدا بیندازند. ایشان می‌خواستند به او بفهمانند که خدا از همه کس، مهربان‌تر است؛

برای همین از او پرسیدند: «آیا تو کودک خود را دوست داری؟» مرد گفت: «آری، ای رسول خدا!» پیامبر (ﷺ) فرمودند: «مهربانی خدا با تو، از مهربانی تو با این کودک نیز بیشتر است. خدا مهربان‌ترین مهربانان است.» مرد خیلی خوب حرف پیامبر (ﷺ) را فهمید. احساس کرد همان‌طور که او فرزندش را در آغوش گرفته، رحمت و مهربانی خدا نیز همه‌ی مردم را در بر گرفته است.

آیا تا کنون فکر کرده‌ای چه کسی عشق به فرزندان را در جان پدر و مادر نهاده است؟ مهربانی پدر و مادر، فقط یک

نشانه از نشانه‌های خدا است. محبتی که در دل پدر و مادر می‌بینی، تنها قطره‌ای از محبت خدای بزرگ به حال بندگانش است.

روزی پیامبر (ﷺ) در مسجد نشسته بودند که مرد صحرانشینی آمد و گفت: «خدایا! من و محمد را پیامرز و کسی را هم با ما نیامرزه.» آن مرد، رحمت و مهربانی خدا را خیلی کم تصور کرده بود. او خیال می‌کرد اگر خدا به‌جز او و پیامبر (ﷺ)، دیگران را هم مورد رحمت خویش قرار دهد، رحمت خدا کم می‌شود. پیامبر (ﷺ) لبخند زدند و فرمودند: «تو رحمت بسیار گسترده خدا را کم و کوچک شمرده‌ای.»

«غلامرضا حیدری ابهری»

چسب زخم

آقای خانه، حسابی زخمی شده بود. صورتِ دیوارهایش پر از زخم بود. زخم‌ها باعث شده بودند که زشت به نظر برسد. باید دکتر می‌آمد و معالجه‌اش می‌کرد. سال‌ها قبل آقای خانه، رنگ شده بود. آن زمان که رنگ شده بود، مثل جوان‌ها قشنگ و دیدنی بود؛ اما حالا رنگ‌هایش ریخته و بی‌رنگ و رو شده بود. صورتش پر از ضربه‌های توپ، لگد، چکش و میخ بود. بالاخره صاحب‌خانه رفت و دکتر مخصوص را آورد. دکتر به زخم‌های آقای خانه، چسب زخم زد. وقتی زخم‌ها پوشیده شد، آقای خانه دوباره زنده و زیبا شد. خانه‌ی بغلی به خانه‌ی زیبا گفت: «اسم چسبِ زخمی که دکتر به صورتت زد، چیست؟»

خانه‌ی زیبا گفت: «کاغذ دیواری!»

«سید سعید هاشمی»

ببینیم و تعریف کنیم

می‌گویند پس از آن که چنگیز مغول، سرزمینی را تصرف کرد، یکی از شاهزادگان آن سرزمین علیه او قیام کرد. شاهزاده را دستگیر کردند و به حضور چنگیز بردند. چنگیز گفت: «می‌دانی من به زودی پادشاه همه‌ی کشورهای روی زمین خواهم شد؛ پس چرا علیه من قیام کردی و یاغی شدی؟» شاهزاده گفت: «من فکر نمی‌کنم در آن روز، کسی در دنیا زنده مانده باشد تا پادشاهی تو را بر همه‌ی دنیا ببیند زیرا به دستور تو، همه‌ی مردم جهان به قتل خواهند رسید.»

**چنگیز گفت: «همه‌ی مردم، زنده خواهند ماند و خواهند دید
زیرا کسی بدون تقصیر و بی‌دلیل به قتل نخواهد رسید.»
شاهزاده لبخند زد و گفت: «بمانیم، ببینیم و تعریف کنیم!»
هنگامی که کسی انجام دادن کاری بزرگ را وعده دهد که
انجام آن در حد توان و امکاناتش نباشد، از این ضرب‌المثل
استفاده می‌شود. با این ضرب‌المثل، به آدم مدعی گفته می‌شود
که ادعای تو را قبول نداریم و هر وقت به چشم دیدیم، باور
می‌کنیم و به تو آفرین خواهیم گفت.**

«فوت کوزه‌گري مصطفي رحمان دوست»

غذاها کجا می‌روند؟

**بدن شما قبل از این که بتواند از غذایی که می‌خورد استفاده
کند، باید آن را به ذره‌های بسیار ریز میکروسکوپی تقسیم کند.**

ذره‌ها باید آن قدر کوچک و ریز شوند که بتوانند وارد خون شوند. این کار، «گوارش» نامیده می‌شود.

گوارش غذا غذا هنگام حرکت در لوله‌ی درازی که از دهان تا مقعد ادامه دارد، گوارش یا هضم می‌شود. این لوله، قسمت‌های مختلفی دارد.

گوارش غذا در دهان شروع می‌شود. آب دهان، ماده‌ی هضم کننده‌ای دارد که مواد غذایی را ریز ریز می‌کند. غذا از راه مری، وارد معده می‌شود. معده، کیسه‌ی بسیار ضخیمی است که غذا در آن با اسید معده مخلوط و به تکه‌های ریزتر تبدیل می‌شود. مواد غذایی داخل معده شبیه سوپ می‌شود. روده‌ی کوچک، روی هم جمع شده است ولی بسیار دراز است، درازتر

از طول یک اتوبوس. گوارش غذا در روده‌ی کوچک به پایان می‌رسد.

غذا تقریباً چهار ساعت در معده می‌ماند و حدود سه روز طول می‌کشد تا در تمام بدن گردش کند. مواد غذایی گوارش شده از دیواره‌ی بسیار نازک روده‌ی کوچک، وارد خون می‌شوند. خون مواد غذایی را به سراسر بدن می‌برد. آب موجود در غذاها و نوشیدنی‌ها از دیواره‌ی روده‌ی بزرگ، وارد خون می‌شود. بعضی از مواد غذایی، قابل هضم نیستند و هنگامی که به توالت می‌روید، آن‌ها را از بدنتان دفع می‌کنید.

آب زاید آبی که بدن به آن نیاز ندارد، به ادرار تبدیل می‌شود و به کلیه‌ها می‌رود. کلیه‌ها در قسمت پشت قرار

دارند. ادرار در کیسه‌ای به نام «مثانه» جمع می‌شود. وقتی مثانه پر می‌شود، احساس می‌کنید که باید به توالت بروید. قاروقور شکم صدایی که هنگام قاروقور شکم می‌شنوید، به این دلیل است که غذا و هوا داخل دستگاه گوارش شما با فشار حرکت می‌کنند.

«دانشتهای علمی برای کودکان، ترجمه امیر صالحی طالقانی»

یک پرسش علمی

چرا وقتی چیزی را می‌بلعید، نمی‌توانید نفس بکشید؟ موقعی که چیزی را می‌بلعید، قادر به تنفس نیستید چون سیستم تنفسی دقیقاً به سیستم گوارشی پیوسته است. در حقیقت، هم غذایی که می‌خورید و هم هوایی که تنفس می‌کنید، از حلق که یک

مجرای عضلانی گشاد در پشت بینی و دهان است، عبور می‌کند. هوا باید در مسیر رسیدن به نای یعنی مجرای اصلی هوا و شش‌ها، به حنجره یا «جعبه‌ی صوتی» برسد در حالی که غذا باید از طریق مری به معده برسد.

برای جلوگیری از تداخل عمل دو سیستم گوارشی و تنفسی، باید دستگاهی وجود داشته باشد. عمل بلع با مسدود کردن موقتی مجراهای تنفسی، ضمن این که غذا را از دهان به مری و معده می‌راند، عمل تنفس را مختل می‌کند. اگر یک تکه غذا در مسیر خود اشتباه برود، شش‌ها فوری با سرفه سعی می‌کنند غذا را خارج کنند. همچنین اگر مقدار هوایی که به داخل معده راه یافته زیاد باشد، باعث ورم شکم «نفخ» می‌شود.

«ترجمه محمد و محمدرضا شمس»

دنیای سنگ‌ها

هر جا را که نگاه کنید، سنگ وجود دارد! در جاده‌ها، ساحل دریا، در کوه، دشت و مزرعه و در دیوارهای بناها می‌توانید سنگ‌های مختلفی را ببینید. سنگ‌ها انواع گوناگون دارند. بعضی از سنگ‌ها سخت یا نرم، زبر یا صاف، شفاف یا کدر هستند. سنگ‌ها مخلوطی از فلزات و سایر مواد جامد هستند که «کانی» نامیده می‌شوند. بیشتر این فلزات و کانی‌ها مفیدند و موارد استفاده‌ی متعددی دارند.

بعضی از سنگ‌ها از مواد مذاب و گداخته‌ی اعماق زمین تشکیل می‌شوند. وقتی این مواد مذاب از طریق فوران یک آتشفشان به بیرون از پوسته‌ی زمین راه پیدا می‌کنند، پس از منجمد شدن در سطح زمین، سنگ‌هایی را تشکیل می‌دهند که به نام «آذرین» معروفند.

بعضی از سنگ‌ها از مخلوط گل و ماسه و ذرات صدف‌های جاندار تشکیل می‌شوند. این مواد به صورت لایه‌هایی در بستر دریاها، دریاچه‌ها و رودخانه‌ها ته‌نشین شده‌اند. با گذشت زمان، لایه‌های رسوب، روی هم انباشته می‌شوند و در اثر سنگینی طبقات بالای رسوب، لایه‌های بالایی متراکم می‌شوند و سرانجام سنگ‌های رسوبی را تشکیل می‌دهند.

نوعی از سنگ‌ها پیش از آن که متلاشی شوند، مواد سازنده‌ی آنها تغییر می‌کنند. وقتی سنگ‌های اعماق زمین همزمان در معرض فشار و دمای بسیار زیاد قرار می‌گیرند، ساختار آنها تغییر می‌کند و نوعی از سنگ‌ها را به وجود می‌آورند که به نام سنگ‌های «دگرگونی» معروفند. برای مثال، مرمر، نوعی سنگ آهک بلورین است که در اثر فشار و دمای بسیار زیاد دگرگون شده است. این تغییرات بیشتر به دنبال چین خوردگی در پوسته‌ی زمین و تشکیل کوه‌ها پدید می‌آیند.

پاسخ بده

* آن چیست که هرچه به نيمروز و نيمه شب نزديکتر می‌شویم،
بیشتر می‌شود؟

* آن چیست که هم آسمان است و هم وسیله‌ای برای تنبیه افراد خطاکار.

* آن چیست که کم می‌شود ولی زیاد نمی‌شود و آن چیست که زیاد می‌شود اما کم نمی‌شود؟

* آن چیست که تا به سرش نکوبی، کار نمی‌کند؟

* آن چیست که راه می‌رود و دائم سرش به سنگ می‌خورد؟

* آن چیست که خوراکش فقط باد است؟

* آن چیست که رو به بالا و پایین و راست و چپ می‌رود اما هرگز حرکت نمی‌کند؟

* آن چیست که دو حرف اولش از عبادات است و دو حرف آخرش آشامیدنی؟

* آن چیست که صدا دارد اما گلو ندارد؟

پاسخ را در شماره‌ی بعد بخوانید

یک دقیقه خنده

😊 اولی: «بخشید، ساعت چنده؟» دومی: «ساعتم خوابیده.»

اولی: «پس بیدارش نکن؛ از یک نفر دیگر می‌پرسم.»

😊 پسرک دوان دوان به خانه آمد و به مادرش گفت: «مامان،

پانصدتومان بده تا به یک مرد فقیر بدهم.» مادر پانصدتومان به

او داد و پرسید: «حالا آن مرد فقیر کجاست؟» پسرک جواب

داد: «سرِ کوجه است، دارد بستنی می‌فروشد.»

😊 همسایه، پسر کوچولو را دید و گفت: «کوچولو! عجب

جوراب‌های عجیبی به پا کرده‌ای؛ یک لنگه قرمز و یک لنگه

آبی.» پسر کوچولو گفت: «عجیب‌تر این که یک جفت مثل همین

جوراب‌ها را هم در خانه دارم.»

😊 خانم معلم از پویا پرسید: «برای چه در خیابان، پل عابر می‌زنند؟» پویا کمی فکر کرد و گفت: «برای این که وقتی آفتاب بود، از زیر پل رد شویم که سایه است.»

😊 به یکی گفتند: «تور را تعریف کن.» گفت: «تور، مجموعه‌ای از سوراخ‌ها است که با طناب به هم وصل شده‌اند.»

😊 یک دانشمند کشف کرد: «خورشید، روزها بی جهت روشن است! در اصل باید شب‌ها که تاریک است، روشن باشد و بتابد!»

پاسخ چیستان‌های خرداد

آبکش، چاه است که هرچه از آبش بردارند، بیشتر می‌شود، تخمه، غصه، سوزن، چین، کره، اسم، شیر.